

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین
اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض کنم بحثی که بود رسیدیم به این روایت مبارکه إنما یحلل الکلام و یحرم الکلام، بحث در مفاد این روایت بود که به این روایت تمسک شده بود که معاطات یا مفید ملک نیست یا اصلاً درست نیست، یا لازم نیست به قول مرحوم شیخ قدس الله سره. ایشان نوشته تارة علی عدم افادة المعاطات اباحة تصرف و اخرى علی عدم افادتها للزوم. این روایت به اصطلاح برای این که، گفتند نه افاده ملک می کند و لکن لزوم در نمی آید. جمعا بینہ و بین ما دلّ علی صحة مطلق البیع كما صنعہ فی الرياض. کما این که در ریاض، مراد از ریاض در این جا ریاض المسائل مرحوم سید علی طباطبائی رحمه الله است. در کتاب ریاض المسائل نوشتند. عرض کنم خدمتون که بحث در این جا بود، ما بحث هایی راجع به صدور و آن جهات مختلفش را تا حالا متعرض شدیم، ماند بحث مضمون و مدلول روایت، دیروز عرض کردیم به ذهن ما می آید برای این که شواهدی را پیدا بکنیم یا به قول آقایان دلیل. آقایان اسم این را دلیل گذاشتند ما اسمش را شاهد گذاشتیم، پیدا بکنیم در مقام عمل، ما این شواهد را سه بخش تقسیم کردیم:

۱. شواهد صدور

۲. شواهد متن

۳. شواهد مضمون

نسبت به متن حدیث عرض کردیم در کتاب تهذیب با یک لازم ضبط شده، حالا یُحِلُّ بخوانیم یا یَحِلُّ بخوانیم، مرحوم آقای آقا شیخ محمد حسین اصفهانی ایشان یَحِلُّ مجرد خواندند، آن دومی را هم یَحْرُم مجرد خواندند. آن دومی که حالا آن در هر حال یکی است فرق نمی کند، یَحْرُم یا یُحْرَم بخوانیم یکی است. اولی در کتابتش فرق می کند که در کتاب و عرض کردیم ایشان به نسخه نسبت

دادند و عرض کردیم بحث نسخه نیست. حدیث در نسخ کافی یُحْلَل است و در کتاب مرحوم شیخ یَحْلُ یا یُحْلَل است و سرّش را هم توضیح دادیم، اختلاف نسخه هم نیست یعنی اختلاف نسخه بین کتاب کافی نیست، توضیحاتش گذشت.

این راجع به شواهد متن و انصافا شواهد متن موید همان یُحْلَل است که بین اصحاب هم همین تعبیر مشهور شده و نسخه ابن ابی عمیر را که ایشان نقل کرده ظاهرا ترجیح دارد بر نسخه ابن ابی عمیری که مرحوم شیخ طوسی نقل فرمودند. این راجع به این.

بحث ما الان در شواهد مضمونی این حدیث است، مفاد این حدیث که این حدیث مبارک مفادش چیست. من عرض کردم مرحوم آقای کاشف الغطاء در این تحریر المجلة ایشان عرض کردم یک رای اهل سنت است که اعتبار در عقود به معانی است نه به الفاظ. مرحوم آقا شیخ محمد حسین کاشف الغطاء این مطلب ایشان را رد می کند، توضیحاتش سابقا گذشت، ایشان می گوید به الفاظ مع المعانی و آن وقت به این روایت هم إنما یحلل الکلام.

حالا بحث مضمونی حالا مرحوم شیخ قدس الله سرّه به عنوان توضیح المراد فرمودند. ببینید باید ابتدائا مفردات وضعش روشن بشود، بعد از آن وضع هیئت ترکیبی به اصطلاح و عرض کردیم در لغت عربی چون عده ای از معانی را، عده زیاد نه کم با هیئات می گویند. اصولا در لغت عرب هیئات دارای معنا هستند و عرض کردیم در لغات به اصطلاح امروزی ها هند و اروپائی ها مثل فارسی و انگلیسی معانی مختلف را غالبا با پسوند و پیشوند می گویند مثلا کار و کارگر مثلا اما در لغت عرب عمل و عامل، هیئت را عوض می کنند لذا معرفت هیئات در لغت عرب خیلی تاثیر دارد و یک مقدار زیادی از بحث های اصولی ما در مثل مشتق راجع به هیئت است. عرض کردیم به جای این که بگوییم یکی را یک جا بیاوریم و یکی را یک جا بیاوریم اصولا این را باید توضیح کافی داده بشود که در لغت عربی هیئت خیلی تاثیر گذار است و این هیئت، هیئات افرادی داریم مثل مشتقات، هیئات ترکیبی ناقص داریم مثل مضاف و مضاف الیه، صفت و موصوف. هیئات ترکیبی تام داریم مثل جمله شرطیه و جمله اسمیه و جمله فعلیه و بعد یک هیئاتی داریم که بیشتر دلالت سیاقی است مثل تقدیم ما حقه التأخیر، این مجموعه هیئاتی است که در لغت عرب تاثیر گذار است و این هیئات بعد از تامل در مفردات است. مرحوم شیخ یک دفعه به معنای جمله رفتند. ابتدائا باید مفرداتی که در این جا بکار برده شده روشن

.....

بشود مثلاً در این جا کلمه إنما بکار برده شده که بنا بر مشهور بین علمای نحو و لغت و علمای معانی و بلاغت و بعد فقها و اصولیین دلالت بر حذف می کند. عده ای هم هستند که مثل فخر رازی منکر دلالت بر حصرند که إنما دلالت بر حصر نمی کند و ظاهر هم حق با همین است، شاهدی در دست نداریم که إنما دلالت بر حصر بکند. بلکه یکی از آقایان که نوشته، نوشته چرا؟ چون معنای إنما این است و جز این نیست، حالا ما نمی دانیم از کجا به فارسی این را در آورده؟! إنما این است و جز این نیست، شاید ما را نافیہ گرفته. عرض کردیم إن در لغت عرب از ادات تاکید است مسلماً و ما زائده است، مای زائده است و ماء زائده در لغت عرب بیشتر به عنوان تکیه کلام به قول ما. تاکید بیشتر است مثلاً ربّ و ربّما، این بیشتر تاکید می کند، یک مقداری برای مثلاً یک نوع حالت تاکید روی کلام. إن را تاکید، مقابل مای زائده در لغت عربی که فارسی است، بدان که، این که مرادف کلمه مای زائده است که در لغت عربی است. که را ما به عنوان تاکید می آوریم، یک نوع تکیه کلام ما به فارسی می گوئیم و به نظرم ضمیر فصل هم کوفی ها چون اسم کوفی و بصری بردند کوفی ها ضمیر فصل را اعتماد می گویند مثل همین لفظ مای زائده گرفتند زیدٌ هو القائم. این چون بحث دارد که این ضمیر فصل در این جا چیست زیدٌ هو القائم، بصری ها به عنوان فاصل ما بین خبر و وصف، اگر می گفت زیدٌ القائم احتمال می دهیم که قائم وصف باشد یا خبر باشد. اگر هو آوردیم خبر می شود، اگر هو نبود احتمال وصف هم داریم. کوفی ها این را به عنوان کلام زائد و اعتماد، به عنوان معتمد و اعتماد، می خواهد تاکید بکند، زیدٌ هو. زید است که ایستاده، ببینید که. این زیادی هایی که در لغت عرب هست در لغت فارسی مرادفش که است یا چه، این دو تا مرادف آن هستند لذا طبق قاعده اگر تحلیل لغوی بکنیم این را اصطلاحاً ما اسمش را گذاشتیم تحلیل افرادی لغت چون مفردات هم تحلیل می شوند در لغت عربی، فارسی، انگلیسی، فرق نمی کند.

آن وقت در لغت عربی چون سعی شده از اول ضابطه مند باشد، چون لغت عربی را همین قبل از بحث هم عرض کردم یک لغت خیلی پریشانی است اصلاً. این جرج زیدان هم دارد که هر عربی برای خودش یک جور صحبت می کرد، اصلاً سرّ مشترک را این می دانند، در یک قبیله ای مثلاً عین را به معنای طلا می گرفتند، یک قبیله ای نقره می گرفتند. بعد که آمدند کتاب لغت نوشتند این ها را جمع

کردند شد عین هفتاد معنا مثلا، چهل معنا، بیست معنا، حرف ایشان اجمالا درست است، تصادفا آقای خوئی در این بحث محاضراتشان در بحث اصولشان نقل می کنند از جرجی زیدان و رد می کنند می گویند شاهی بر این نیست لکن نه انصافا عرفی است، شاهد هم بر آن است، این رد ایشان درست نیست.

علی ای حال و واقعا اگر این قرآن نبود عامل وحدتی الان در دنیای عرب نیست مخصوصا می دانید شما الان در آفریقا کشور های زیادی هی تند تند مسلمان می شوند و خواهی نخواهی عربی جا می افتد، اصلا فارسی یاد نمی گیرند، مسلمان می شوند ولی فارسی جا نمی افتد، اگر شیعه هم بشوند فارسی جا نمی افتد به خاطر قرآن عربی در آن ها یعنی لغت عربی یک خصلتی دارد که در حال زایش است، روز به روز زیادتر می شود، افرادی که غیر عربند داخل در این دنیای عرب می شوند به خلاف لغتی مثل فارسی که این جنبه زایش را ندارد. یک ارتباطی با دین پیدا کرده و لذا این یک نکته مهمی است که این منشا شد لغت عرب تنظیم نهاییش چون بعد ها هم وعاظ و خطبا بالای منبر می رفتند، بالای منبر آیات می خواندند لذا این معانی لغوی افتاد توی ذهن عامه مردم مسلمان. نکته را دقت می کنید؟ این در ذهن عامه. فرض کنید اگر چهار تا منبری، إنما الحياة الدنيا را می گفتند إنما برای حصر است یواش یواش عوام هم می فهمیدند إنما برای حصر است. روشن است؟ و هر مطلبی که در جامعه جا بیفتد وضع می شود. وضع چیز سنگینی ندارد یعنی عامل انتشار وضع ممکن است در صلب لغت عرب إنما برای حصر نبوده. این را می شود قبول کرد که یواش یواش از بس که وعاظ نوشتند، مفسرین نوشتند، فرض کنید علمای ادب. چون عرض کردم یک اشاره ای من کردم این کلمه دلالت إنما بر حصر یک چیزی نیست که فقط لغوی گفته باشد، در کتب نحو آمده، بلاغت آمده، تفسیر آمده، فقه آمده، اصول آمده، یک مفهوم حصر است، در بحث مفهوم حصر در اصول آمده. در همه.

پرسش: منشاش کجا بوده؟

آیت الله مددی: ببینید دقت بکنید گاهی اوقات می گوئیم حصر فهمیده می شود. حصر فهمیده شد غیر از وضع است. وضع اگر ما باشیم إن تاکید است، مای زائده هم تاکید است. نکته ای برای حصر ندارد چون حصر عادتاً عرض کردیم حصر با ما و لا و إلا است،

لا إله إلا الله، حصر عادات این طور است حتی اگر گفتیم علما آمدند حصر نیست، اگر گفت فقط علما آمدند، نیامد احدی إلا علما این حصر است، حصر این طوری است اما اگر گفت علما آمدند این حصر نیست، اصولا حصر نکته خاصی دارد و لذا مفهوم دارد، سرّ بودن مفهوم برای حصر این است. کلام در این است که إنما

پس یک بحثی در این جا هم مرحوم شیخ دارد هم آقای خوئی دارد هم مرحوم نائینی دارند همه شان گفتند ما باید یک معنایی بکنیم که با حصر بسازد

پرسش: جمعی بودن چیزی را اضافه نمی کند؟

آیت الله مددی: ممکن است در ترکیب معنای ثالثی اضافه بشود اما شواهدی نداریم فعلا. إنما الحياة الدنيا لهوٌ و لعبٌ، شاهدی نداریم که حیات دنیا فقط،

إنما یخشی، ببینید دقت بکنید آتی که ما می بینیم دو تا الفاظ تاکیدند، یک بحثی است که اصولا در لغت عرب خود تاکید دلالت بر حصر می کند، خوب دقت بکنید، نه لغت عرب فارسی هم همین جور است. تاکید روی عنوان دلالت بر حصر می کند، این دلالت دلالت لفظی نیست، دلالت سیاقی است. عرض کردیم یکی از مشکلاتی که ما الان در لغت داریم یک: فهم یک معناست، دو: تحلیل آن معناست، سه: اسناد و ببینیم از کجا پیدا شده، این خیلی مهم است. نکته اینجاست که این حصر از کلمه إنما در آمده؟ یا این حصر از تاکید مضاعفی که در إنما وجود دارد؟ چون ف رض کنید مثلا من باب مثال ایشان می گوید من این جور گفتم، آن می گوید این جوری اگه گفتمی باطل است، روایت این طور است دیگه اگر بیع بود درست نیست، بیع ما لیس عندک است. اگر رفتی شما الان چای نداری، اگر بهش گفتمی چای را فروختم به کیلویی ده هزار تومان این نمی شود چون چای نداری، اما اگر گفتمی چای را به تو می فروشم، می خواهد امام بگوید که با یک تعبیر درست است، ببینید إنما، این چون در مقام قانونگذاری است، در مقام بیان طریق درست است این مقام اقتضای حصر دارد، روشن شد؟ این را بنده قبول دارم که إنما در خیلی از جاها افاده حصر می کند لکن این افاده سیاقی است. این نکته روشن شد؟ بله ممکن است یک جایی سیاق کلام فراوان بشود به حد وضع برسد یعنی اشکال ما به آقایان سر این

کلمه است، این که در عده ای از موارد ما با إنما حصر را می فهمیم خود من هم مخالف نیستم لکن وقتی به لحاظ لغت و اصول لغت عرب تحلیل می کنیم نکته ای که برای حصر باشد مثل این آقایی که به فارسی نوشته، نوشته معنای إنما این است و جز این نیست، نمی دانم این را از کجا در آورده؟ کدام عرب می فهمد إنما این است و جز این نیست؟ حالا شاید در صرف میر که می خوانده بهش گفتند إنما یعنی این است و جز این نیست، این خیال کرده واقعا معنای کلمه است. معنای کلمه إنما یا خیال کرده ما نافیہ است، شاید تصور کرده ما نافیہ است. علی ای حال چون چاپ شده عرض کردم اسم نمی برم.

این مطلب را خوب دقت بفرمایید به ذهن ما می آید که کلمه إنما برای حصر نیست. بله برای تاکید مضاعف و مشدد هست، این درست است، تاکیدش شدید است، این درست است، تاکید جز قرائن سیاقی است که گاهی اوقات در کلام مثلا می گوید بروم فلانی را احترام بکنم؟ می گویم نه إنما عليك أن تحترم العلماء، این را به این قرینه بگوییم حصر است، روشن شد؟ و لذا غالبا إنما در جایی بکار برده می شود که توهم غیرش هست. ما می گوییم این سیاق مثل امر در توهم حظر، می گویند امر برای وجوب است، اما اگر توهم حظر بود آن جا استحباب است، یا جواز است یا اباحه است إلى آخره، دیگه وجوب نیست. این آقایانی که نوشتند مثلا کلوا منها و اطعموا، کلوا منها از این قربانیتان بخورید خب عده ای از همین معاصرین ما هم نوشتند ظاهر آیه وجوب است، چرا می گویند جائز است برایش خوردن، مستحب است خودش بخورد، لازم نیست بخورد. این نکته اش این بوده که در قبل از اسلام از ذبیحه نمی خوردند، از قربانی نمی خوردند مثل این که الان ما در اسلام از کفاره نمی خوریم، کفاره حج نمی خورند، از خود قربانی هم نمی خوردند. اصولا عرض کردیم آنی که قبل از اسلام بود حتی در عرب جاهلی قربانی را اصلا می سوزاندند. یا به فقرا می دادند، بیشتر می سوزاندند. اصلا کلمه در لغت اصلی خودش به معنای آتشگاه تقریبا. جای سوزاندن و محل سوختن، محرقه، کلمه مکه به معنای محرقه جای سوزاندن. و لذا ایام حج، هدی را در خود مکه می سوزاندند، پیش ما هم الان در دنیای شیعه این طور است، مذبح یا منا باشد یا خود مکه. آن در اصلش مکه بود. در ما آمد مذبح، اهل سنت مقید نیستند مذبح در منا یا مکه باشد که الان بردند جای دیگه. علی ای حال این نکته را دقت بکنید بحث سر این است غالبا کلمه إنما جایی بکار برده می شود که چند مورد هست یکیش رویش

تاکید می شود، این تاکید رروی آن حصر درست می کند. تصور بفرمایید. درست شد؟ این افاده حصر با قرائن مقامی است، با قرائن سیاقی است. این جا دو تا صیغه بود، فروختم چای را به ده هزار تومان امام می گوید نمی شود، می فروشم، ببینید می فروشم، قول می دهد بعد بفروشد، این می شود. به اصطلاح مقاوله. بعد امام می فرماید إنما، این درست شدن و نشدن با کلام است پس ما از این کلام، حصر در می آوریم چون دو تا فرض بود، یک فرض می شود یک فرض نمی شود.

پس اولاً روی کلمه إنما چون شیخ این را مفروغ عنه گرفتند، شیخ اینها سر کلمه إنما بحث نکردند. بله إنما انصافاً روی قرائن افاده حصر می کند لذا حصر إنما را هم باید با همان قرائن سیاقی پیدا بکنیم. می گوید با این کلام اگر گفتیم می فروشم این درست، اگر گفتیم فروختم این نادرست.

پس بنابراین معنای کلام هم روشن شد عام است چون عرض کردم پیروز ها عرض کردم اگر کلام را جمله خبری گرفتیم بهتر است یَحُلُّ الکلام، این کلام حلال است یعنی راست، راست حلال است، دروغ حرام است. اگر جمله خبری گرفتیم.

اگر جمله انشائی گرفتیم چون در انشاء ایجاد می کند، ابداع می کند، اعتبار می کند، یُحَلِّلُ بهتر است، به این معنا معلوم شد که چون یکیش این خبری که الان هست بگوییم نه کلام مطلق است، در این جا الان امام می فرماید اگر انشاء بکار بردی این حرام می کند، باطل است اما اگر انشاء بکار نبردی و اخبار بود، می فروشم این درست است. کلام است که تحلیل می کند یا تحریم می کند، این تحلیل و تحریم را به کلام نسبت دادند.

این یک مطلب که حالا ایشان مرحوم شیخ بحث فرمودند.

پرسش: گفتید در باب خبر صحیح است؟

آیت الله مددی: در باب خبر بله دیگه، یا حلال است یا حرام است، اگر راست باشد حلال است.

پرسش: خبر یعنی فروختم

آیت الله مددی: نه فروختم انشاء است، جمله خبریه نیست، جمله انشائیه است. اگر گفت خواهم فروخت. به تو بعد می فروشم، این اشکال ندارد.

مطلب دوم یک بحثی است البته این جا الان چون شیخ خیلی مطرح نکرده آقای خوئی دارند لکن این بحث را مفصل تر در قاعده شروط دارند إلا شرطاً احل حراماً، آنجا فقها گیر کردند که این شرطاً احل حراماً أو حرماً حلالاً یعنی چه؟ مثلاً من باب مثال احلّ را آن جا عده ای به معنای لغوی گرفتند. حرّم را به معنای شرعی گرفتند، این جا هم آقای خوئی این بحث را مطرح کردند شیخ ندارد این بحث را. عرض کردیم در مفردات وارد بشویم. ایشان یُحَلِّل را به معنای حلال گرفته، یُحَرِّم را به معنای وضعی گرفته است. این از نکاتی است که در کلمات مرحوم شیخ تفکیک بین این دو تا که یحلل به یکی باشد، یحرم به یکی دیگر باشد. این چون این جا بحث نکردند ما هم فعلاً وارد بحث نمی شویم فعلاً عذر من را بخواهید، این شا الله در بحث قاعده شروط عرض کردم آن تعبیر احل حراماً أو حرماً حلالاً، این در روایات پیغمبر هم آمده. اهل سنت هم دارند لکن کلاً روایات المومنون عند شروطهم پیش اهل سنت صحیح نیست. البته به نظرم ابن حزم تند می شود الحدیث الموضوع، الحدیث المکذوب، خیلی تند می شود، حدیث فلان. خیلی تند می شود به این حدیث، المومنون یا المسلمون عند شروطهم. لکن دارند، اما ما داریم هم خود اصل حدیث صحیح است هم این ذیل صحیح است إلا شرطاً. در صلح هم داریم، إلا صلحاً احلّ حراماً أو حرماً حلالاً و اجمال عرض میکنم چون بعد می خواهیم وارد کلمات شیخ بشویم. من عرض کردم آن چه که به ذهن ما می آید در آن جا این را مفرد حساب نکنیم. ببینید این اصولاً یک نکته ای است مثلاً در همین روایت چون روایت خواهد آمد که انی ابیعتک ده یازده یا ده دوازده، این در روایات آمده چون مال کوفه بود، شخص مال کوفه بود، الفاظ فارسی در کوفه وجود داشته. ده یازده. ما امروز به جای ده یازده می گوئیم با ده درصد سود. در روایات یدا بید، یدا بید یعنی نقداً. دست به دست. ربا حرام است در یدا بید، در مکیل و موزون یعنی ربای نقدی در مکیل و موزون حرام است. این یدا بید مجموعاً به معنای نقد است، مجموع کلام. ما به فارسی می گوئیم نقد. در مقابل نسیئه اما در روایت آمده یدا بید. این یدا بید مفرداً را معنا نکنید. بحثی را که بنده آن جا مطرح کردم کلمه احل حراماً هر دوی به معنای قانونی خودش است، به معنای لغوی هم نیست لکن هر

.....
دو مفادش یکی است یعنی إلا شرطا خالف القانون، مراد این است. مضمون هر دو یکی است. این را دقت کردید چه می خواهم بگویم؟
چرا؟ چون آن جا عرض کردیم شرط یک نوع التزام شخصی است.

شما می خواهید ملتزم بشوید، من یک نامه برایت می نویسم به این قدر، به شرطی که مثلا برای من یک ساعت فلان کار را انجام بدهی، یا کتاب را می نویسم به شرطی که برای من نامه بنویسی. این التزام است. طرف هم می گوید قبول کردم، شارع می گوید اگر قبول کردی بیا التزام را عمل بکن. بعد از آن طرف توضیح می دهد که التزام شخصی هیچ وقت نباید قانون را رد بکند. شما نذر بخورید شراب بخورید نمی شود. نذر التزام شخصی است، شرط بکند شراب بخورد نمی شود پس این احل حراما و حرم حلالا هر دوی به این معنا که شما با شرطتان و لذا لا نذر فی معصیه، آن جا دارد لا نذر فی معصیه، شما یعنی اصولا و این امر را هم عرض کردیم این تخصیص نیست که آقایان فهمیدند. این عقلائی است. اگر در یک کشوری نظامی بود از آن ور آمد گفت شما می توانید شرط بکنید، می توانید خرید و فروش بکنید، می توانید معاملات انجام بدهید، می توانید عقود انجام بدهید اما طبیعتا شما نمی توانید با عقدتان قانون را دور بزنید. با عقد نمی شود قانون را عوض بکنید. با نذر نمی شود قانون را عوض بکنید. ذهن این حقیر صاحب تقصیر این است که این دو تا با همدیگر مفاد دارند، احل حراما حرم حلالا این نه این که احل به معنای لغویش باشد، حرم به معنای شرعیش باشد. این یک مفاد دارد که آقایان الان متعارف. این جا هم آقای خوئی در محاضراتش علی ما فی المحاضرات بین یحلل و یحرم فرق گذاشتند.

پرسش: یعنی حلال و حرامی وجود دارد این شرط نباید بشود

آیت الله مددی: نه ببینید ایشان می خواهد این را بگوید این لفظ است که به شما عقد درست و نادرست را یاد می دهد. این یحلل الکلام یعنی این لفظ است، اگر شما گفتید خواهم فروخت، اگر گفتید فروختم این با کلام است که عوض می شود، یکیش درست است یکیش نادرست است، این حرام و حلال، یحلل و یحرم اعم از معنای وضعی و تکلیفی است اصولا. حالا این بحث معنای وضعی و تکلیفی اجازه بفرمایید که بعد متعرض بشویم چون از مباحث سنگین در مباحث معاملات و عقود این بحث نهی است، این بحث حرمت

است، در معاملاتش هم در عقودش هم مشکل دارد لکن در معاملات اشکالش خیلی بیشتر است. در احکام وضعی اشکالش خیلی بیشتر است، حالا معاملات یا غیر معاملات. مثلاً لا تصلّ فی وبر ما لا یوکل لحمه یا مثلاً فذر البیع. این فذر البیع مثلاً یا لا تبع ما لیس عندک، خب این را از اول این جور مطرح کردند لا تبع نهی است، نهی دلالت بر حرمت می کند. آن وقت این بحث را مطرح کردند که لا تبع ما لیس عندک افاده بطلان هم می کند؟ بیع ما لیس عنده حرام است، باطل هم هست یا نه؟ این همان مسئله معروف ملازمه که نهی در عبادات ملازمه دارد با فساد آن ها. عده ای می گفتند دارد عده ای می گفتند ندارد. عده ای هم منسوب شده به ابوحنیفه می گوید اصلاً نهی در معاملات دلالت بر صحت می کند نه این که دلالت ندارد. دلالت بر صحت می کند، چرا؟ معلوم می شود این بیع درست بود گفته لا تبع، معلوم می شود بیع که درست بوده و إلا اگر خودش باطل باشد نهی معنا ندارد بهش تعلق بگیرد پس باید این نهی درست باشد، صحیح باشد. ایشان به عکس می گوید دلالت بر صحت آن. ذروا البیع در جمعه بعد از شنیدن اذان آن بیع درست است إلی آخر.

اصحاب متاخر اصولی ما، خوب دقت بکنید، چون بعضی ها اصلاً متحیر شدند که این چرا این جوری شده مثلاً. اصلاً فرض مسئله را عوض کردند. این ها آمدند گفتند این ها اصلاً حرمت توش نیست. به عکس آن تصور اولیه، خوب دقت بکنید در دنیای اسلام چطور جابجا شد؟ گفتند این ها اصلاً تکلیفی نیستند، مولویت ندارند، این ها ارشادی صرفند. این ها اصلاً جنبه، مثلاً لا تصلّ فی وبر ما لا یوکل لحمه، نگاه بکنید در مثل شرائع و قبل از شرائع. و تحریم الصلوة فی وبر ما لا یوکل لحمه. از لا تصلّ حرمت فهمیدند، به ملازمه باطل هم هست نماز، نهی در عبادات و لذا مسئله نهی در عبادات و معاملات را در بخش ملازمات آوردند مثل آقای خوئی. آقای خوئی تصریح دارد که ملازمات چهار تاست. بقیه اش هم همین طور دارند که ملازمات چهار تاست. یکیش هم نهی در عبادات است. الان متاخرین اصول ما می گویند نه اصلاً لا تصلّ ارشاد به مانعیت است، اگر گفت لا تصلّ اصلاً توش حرمت نخواهیده است، مولوی نیست اصلاً. و بعضی از آقایان معاصر ما هم گیر کرده یعنی چه آن بحث ملازمه از یک طرف، از این طرف می گویند ارشاد است، این دو تا با هم! این بحث سر این است که عوض کردند، اصولیین متاخر ما مطلب را عوض کردند لذا در طبق این تصور اصولی

متاخر تحرم الصلوة فی وبر ما لا یوکل لحمه نیست. وبر ما لا یوکل مانع نماز است. این لا تصلّ اصلاً نهی ندارد. شما در وبر یا پوست ما لا یوکل لحمه یا کرکش، وبر کرک می گویند، در کرک ما لا یوکل لحمه وبرش نماز خواندی، این حرمت نمازتان حرام نیست که. آن لباس را کنید در یک لباس عادی نماز خواندید نمازتان درست است. این لا تصلّ می خواهد بگوید نماز درست نیست نه این که نماز نخوان.

پرسش: خب این جا مقتضی موجود است مانع نیست.

آیت الله مددی: این مانع است، این را دقت کردید؟

و لذا در کلمات قدما این بود که تحرم الصلوة فی وبر ما لا یوکل لحمه. الان شد تبطل الصلوة فی وبر ما لا یوکل لحمه. این از آن مباحث سنگین است

پرسش: اولی مقتضی است

آیت الله مددی: نه بحث مقتضی و مانع. این مطلب را من تا حالا تکرار کردم فکر بکنید رویش، این از آن چیزهایی است که در کل تاریخ اسلامی رویش کار شده. مشهور در علمای اهل سنت در این عبارت همان تحرم الصلوة است، قدما می ما هم تحرم الصلوة دارند. پرسش: تکلیفی

آیت الله مددی: آهان تکلیفی است.

بالملازمة بطلان. روشن شد؟ الان می گویند ظهورش در مانعیت است، اصلاً توش حرمت ندارد. پس دو دیدگاه شد یعنی حواستان جمع باشد اشتباه نشود چون این جا یحلل و یحرّم دارد من فعلاً فقط اشاره کردم تفصیلش ان شا الله اگر شد، اگر حالی داشتیم آخرش و إلا باشد بحث های اصول.

پس یک نکته کلام در این جا کلمه إنما است، یک نکته کلام سر یحلل و یحرّم است که آیا هر دو به یک معنا هستند یا یکیش به معنای لغوی است یکیش به معنای شرعی است، یکیش به معنای تکلیفی است و یکیش به معنای وضعی است. روشن شد؟ مرحوم

.....

شیخ چون وارد این بحث نشدند بنده صاحب تقصیر اشاره کردم، سرّش هم این است که بنده صاحب تقصیر دو تا کلام نگرفتیم. هر دو را یک مطلب گرفتیم. این آقایان دو تا جمله گرفتند، دو تا کبرا گرفتند. یحلل را به تکلیف زدند، یحرم را به وضع زدند. و عرض کردیم ظاهرش خلاف مطلب است، آنی را که من الان می فهمم با قرائن و با آن کلامی که در آن جاست، با یحرّمی که در باب مضارعه است ظاهرش این طور است که هر دو با هم یک مفاد دارند، هر دو با هم. مثل احلّ حراما أو حرم حراما. این را رویش فکر بکنید چون یکی از مسائل بسیار کلیدی و اساسی است. این مطلب اصولا در فهم نصوص و فهم تاریخ مثلا ما الان نمی خواهیم بگوییم ده یازده، با سود درصد فروختم، ما به جای ده یازدهی که آن وقت متعارف بود چون ده را می خرم یازده را می فروشم یعنی ده درصد. الان ما می گوییم با سود ده درصد. أو ابیّعک ده دوازده، در خود روایت است، این چون در کوفه بوده اصلا مطرح نشد به این توجیهات. ابیّعک ده دوازده. ما الان می گوییم با سود بیست درصد می فروشم،

پرسش: معنایش این است که نقض قانون نکن

آیت الله مددی: آهان، مراد این است که هر جایی که یحلل الکلام و یحرم، نه آن در باب احل حراما. در این جا آنی که تاثیر همان جور که مرحوم آقای شیخ محمد حسین کاشف الغطا، آنی که تاثیر دارد کلام است نه معنا. این را من دو مرتبه چون سابقا هم خواندیم، آن فرعی را که در کتاب مجله آورده یک فرعی را خواندیم چون مرحوم آقا شیخ محمد حسین اشاره نکرده. یک فرعی در خود مجله هست، چهارصد، هفتصد است، ماده ای که دارد در آن جا یک مثالی می زند می گوید این ولو ظاهرش رهن است منقلب به بیع می شود چون معانی حساب می شود. این مطلب که ما آن جا عرض کردیم این درست نمی شود. ببینید مثل همین بحث معروف که اگر قصد متعه داشت لکن یادش رفت اجل را بگوید، بعضی ها گفتند ینعقد دائما چون این لفظ دلالت بر دوام می کند لکن بعضی ها گفتند نه چون نیت متعه کرد ینعقد متعه، ما عرض کردیم انصافش این است که، البته آن یک روایتی هم دارد و آن روایت دلالت بر مطلب ندارد، انصافش این است که نه متعه واقع می شود و نه دوام. هیچ کدام واقع نمی شود چون لفظ ندارد. برای لفظی که آورده لفظ دوام است، قصد آن دوام را نکرده، قصد متعه کرده. ما قصد لم یقع و ما وقع لم یقصد، یعنی به عبارة اخری هر عقدی، هر

امی انشائی ایقاعی بین طرفین اگر می خواهد در صقع اعتبار و در وعای اعتبار وجود پیدا بکند دائر مدار کلام است، این خلاصه بحث.

پرسش: مسئله اینجاست که اختلافی است

آیت الله مددی: طبعاً اگر اختلافی نبود که بحث نمی کردیم.

پرسش: در آن مورد که اجل ذکر نشده یک طرف دائمی بودن است یکی طرف اجل بودن.

آیت الله مددی: این احتمال اول ایشان.

پرسش: آن جا که جمله مستقل باشد یا دو جمله باشد ثمره اش کجا ظاهر می شود؟

آیت الله مددی: همین که گفتم، یحلل را به یک معنا گفتند، یحرم به یک معنا.

پرسش: اگر این یک جمله مستقل باشد چه؟

آیت الله مددی: هیچی فرق نمی کند، هر دوییش به یک معناست، فرق نمی کند.

بعد مرحوم شیخ و لتوضیح المراد، اولاً همین خبر را می آورد. البته مرحوم شیخ روی عنوان باب هم آورده که مرحوم ثقة الاسلام در باب فلان آورده، شیخ هم در باب فلان. این روایت خالد ابن نجیح را آورده.

و قد ورد بضمون هذا الخبر رواية اخر مجرد قوله إنما، این در باب مزارعه است، ایشان هم اشاره می کند.

و نقول إن هذه الفقرة مع قطع النظر عن صدر الرواية، خیلی عجیب است از ایشان، نمی شود ذیل را بدون قطع نظر از صدر روایت معنا کرد، از شان مرحوم شیخ اجل است مخصوصاً که ایشان در آخر بحث روایت دیگر می آورد، از جای دیگر روایت می آورد.

قرینه از جای دیگر می آورد. این خیلی عجیب است، شما می گوئید صدر حدیث را نگاه نکن!

فاحتمل وجوها، دیروز من این نکاتی را عرض کردم ما باید دنبال انعقاد ظهور باشیم. باید بگوییم این کلام انعقاد ظهورش به این است.

.....
الاول أن يراد من الكلام في المقامين اللفظ الدال على التحليل و التحريم، حالا تعبير ایشان . تحليل و تحريم باشد

بمعنى أن تحريم شيءٍ و تحليله لا يكون إلا بالنطق بهما. البته این تحلیل و تحریم را ایشان توضیح ندادند.

فلا يتحقق بالقصد المجرد عن الكلام. حالا تحلیل را عرض کردم شاید ایشان وضعی گرفتند و إلا و لذا هم اشکال کردند که تحریم

تکلیفی به غیر لفظ هم پیدا می شود.

بالقصد المجرد عن الكلام، شما قصد بکنید کلام اصلا نیاورید

و لا بالقصد المدلول عليه بالافعال دون الاقوال.

یا از آن پنج تا مبرز، عرض کردم بحث در معاطات بحثی است که الان هم در دنیای حقوق مطرح است، اصطلاحشان این است ابراز

انشاء به پنج وجه است. ما بیشترین وجه را روی معاطات بردیم. ابراز را یک به لفظ می دانند، دو به فعل می دانند، سه به کتابت می

دانند، چهار به اشاره می دانند، پنج به سکوت. الان در کتب حقوقی غربی این پنج تا را مطرح کردند. که ابراز یک انشائی به یکی از

این پنج تا خواهد شد. مرحوم شیخ می خواهد بفرماید که از این حدیث مبارک این طور در می آید ابراز فقط و فقط به لفظ. پس به

آن پنج تا ابراز درست نیست. این خلاصه بحث.

به فعل و به کتابت و به اشاره و به سکوت ابراز درست نیست. ابراز فقط و فقط به لفظ، قول

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين